



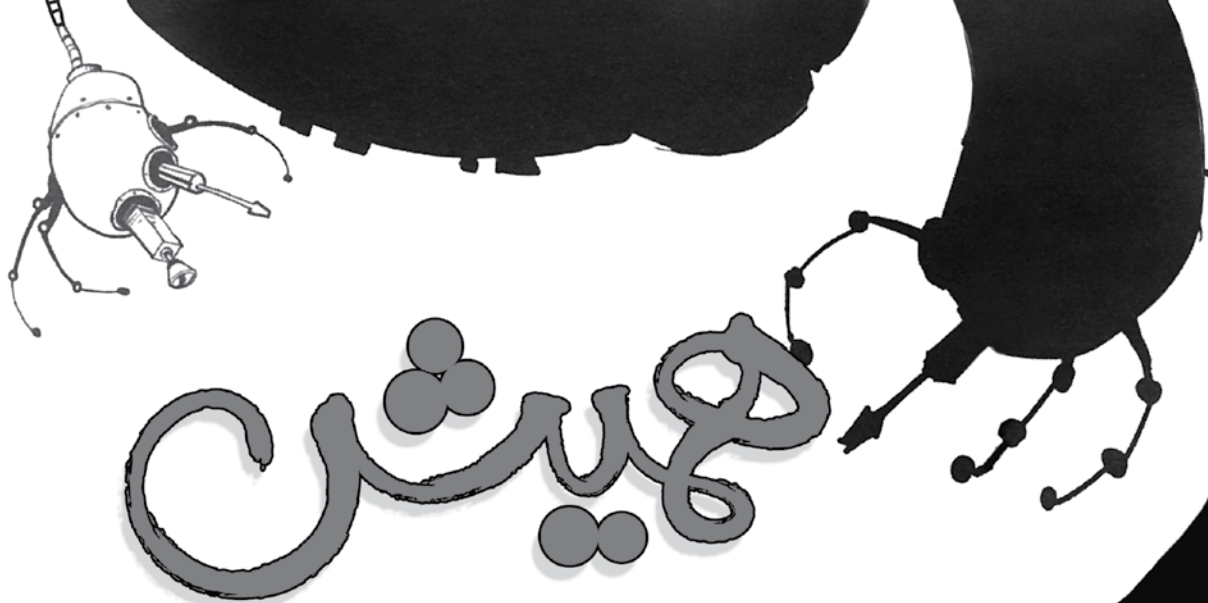
به نام خدا



# همیشه

## و مردمان هرگز





# و مردمان هرگز

دنی والاس  
ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی



دفتر و فروشگاه مرکزی:  
تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محدثم، شماره‌ی ۲۰، طبقه‌ی همکف، واحد ۱  
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳  
کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷ • ساماندهی پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۶۳  
@ghasedakbooks • www.zekr.co

## همیش و مردمان هرگز

دنی والاس

ترجمه‌ی سیدحبیب‌الله لزگی

مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان

صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی

لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۷/۷۸۰

چاپ چهارم: ۱۳۹۹ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۰۴-۸

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۳۹-۰

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای  
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

سرشناسه: والاس، دنی، ۱۹۷۶ - م. Wallace, Danny.  
عنوان و نام پدیدآور: همیش و مردمان هرگز / دنی والاس؛ ترجمه‌ی سیدحبیب‌الله لزگی.  
مشخصات نشر: تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر.  
مشخصات ظاهری: ۲۸۲ ص:، مصور.  
فروست: رمان تخیلی نوجوان  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۰۴-۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: hamish and the never people.  
موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۱ م.  
شناسه افزوده: لزگی، سیدحبیب‌الله، ۱۳۲۶ -، مترجم  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶/۲۵۸۱۳۶۳۰/۱۸M۱۶۳  
رده‌بندی دیویی: ۷۸۱/۶۳  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۹۱۶۱۱

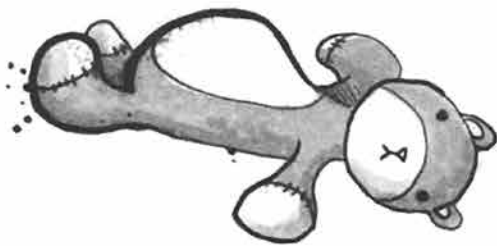
# استار کلی پُست

هفتمین پنجشنبه سال ۲۰۱۶

قیمت ۹۰ پنس



آر. دیدمس  
مد برای بچه‌ها



«ما متخصص  
کلاه بچه‌ها هستیم!»

سی بی جی

زندگی یک رویاست با اجرای  
ویدیا شین  
در برنامه‌ی امشب:  
ویدیا از افتادن در یک گودال  
اجتناب می‌کند.  
۷:۳۰ بعدازظهر فقط در  
جی.بی.سی

پنج شنبه ۲۰۱۵

استار کلی پست

**نخست وزیر به  
شهر می‌آید**

نخست وزیرانست دینگ  
بات قد بلندترین نخست وزیر  
در پنجاه سال اخیر، اعلام کرد  
که به شهر استار کلی خواهد  
رفت.

او در بیانیه‌اش گفت: «من  
بلندقدترین نخست وزیر در  
پنجاه سال اخیر هستم! و تنها  
کسی هستم که سگ پودل  
دارم.»

آخرین آدم مشهوری که  
از شهر استار کلی دیدن کرد  
در سال ۲۰۰۴ «دانی بینگو»  
صاحب کوچک‌ترین تراکتور  
بریتانیا بود که اول اشتباهی به  
«فرینکلی» رفته بود.

**بلاسکو  
تولیدات:  
کبریت  
کاشی  
آجر  
دارو  
توپ فوتبال  
و سایر...**

**زن مرموزی  
دیده شد**

جدیداً زن مرموزی در  
شهر دیده شده است.  
«گام اسپیتل» ۸۵ ساله  
گفت: «او لباسی کاملاً  
سفید پوشیده بود. اما او  
مثل دندان پزشکان نبود.  
برای همین مرموز به نظر  
می‌رسید.»  
این خبرش ماه بعد  
از دیده شدن یک کشتی  
در ساحل کنار صخره‌ها  
پخش شد.  
آقای اسپیتل گفت:  
«شاید آن زن یک ملوان  
بود.» و بعد پایش به  
پیازی خورد و روی زمین  
افتاد.

**کسی پشت مرا  
دیده است؟**

«گاپی تیک» که در تجارت  
کفش مردی سرمایه دار و بانفوذ  
است، چند شلوار جین خریده اما  
نمی‌داند وقتی آن‌ها را می‌پوشد،  
پشتش چه شکلی پیدا می‌کند.  
«هر وقت در آینه نگاه می‌کنم،  
فقط می‌توانم جلوی خود را ببینم.  
آینه پشت مرا نشان نمی‌دهد.»  
آقای تیک از مردم تقاضا دارد  
وقتی پشت او را می‌بینند، فریاد  
بزنند. او اظهار داشت: «در نتیجه  
من می‌توانم با سرعت بسیار زیاد  
برگردم و آن را ببینم. من باید بتوانم  
باسن خود را ببینم.»

## متوقف کنندگان جهان در استار کلی مغلوب شدند

**از همیشه به عنوان  
یک قهرمان تقدیر شد**

می‌کردند و می‌توانستند تهدیدی برای نسل انسان باشند.  
همیش برای تلاش‌های خود ۱۰ پوند کوپن خرید کتاب  
دریافت کرد. همچنین فرصت یافت در چهل ثانیه هر  
چه می‌تواند شکلات مجانی از فروشگاه مردمی «شکلات  
بین المللی خانم کوکو» بردارد. البته این شامل «شکلات  
شاداب» نمی‌شد.  
پلیس ویکس که آرامش در چهره‌اش موج می‌زد،  
گفت: «سرانجام می‌توانیم نفس راحتی بکشیم!»

بنا به اظهار پلیس محلی «ساکسون ویکس» که با  
دقت همه چیز را زیر نظر دارد، متوقف کنندگان جهان  
رسماً شکست خوردند. او می‌گوید: «باید از همیشه البی  
و اعضای گروه ت.ت.ت تشکر کنیم.»  
متوقف کنندگان جهان، هیولاهای منحوسی بودند که  
در شهر استار کلی زمان را کنترل می‌کردند، همه را منجمد

داستان کامل در  
داخل ص ۱۱۶

## ابله نخوان!

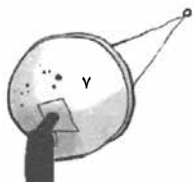
وای خدای من! چه کار کردی؟ این کتاب را برداشتی و شروع به خواندن کردی؟ تا همین الان سه جمله خواندی؟ چهارمین جمله را هم خواندی! مایه تأسف است. همین حالا باید از خیر خواندن این کتاب بگذری چون برای تو سیاه و خشن است.

جدی می‌گویم. همین الان بس کن. چون چیزی یاد می‌گیری که برای همیشه زندگی‌ات را عوض می‌کند.

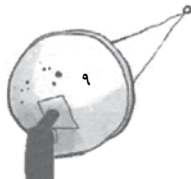
یعنی آماده هستی که به یکی از بزرگ‌ترین رازهای جهان پی ببری؟ رازی بزرگ و مهم که در تمام دنیا فقط در این کتاب وجود دارد. رازی که با دانستن آن خودت را به خطر می‌اندازی.

چون دور از اینجا، در جایی دیگر، یک نفر دارد نقشه می‌کشد. نقشه‌های بزرگ، بد، شرورانه و ناجوانمردانه که بهتر است بلافاصله این کتاب را زمین بگذاری و به همان کاری بپردازی که قبلاً انجام می‌دادی. نوازش گربه، چپاندن جوراب در گوش و یا بد بو کردن دوروبر. مهم نیست شما چه کسی هستی یا اسمت چیست. مهم نیست چقدر قوی هستی. اما باید آماده باشی!

یک بار بچه‌ی خشنی به اسم "بلچ استینگ" این کتاب را خواند. می‌دانید بلافاصله بعد از خواندن کتاب چه بر سرش آمد؟ پاهایش از بدنش



این یعنی از نظر او تو هم موجود خطرناکی هستی. پس الان باید تصمیم خودت را بگیری. یا بخوانی، جلو بروی و رازهای بزرگی را کشف کنی، حتی اگر پاهایت بیفتد. یا این کتاب را ببندی و با تمام قدرتی که در خودت سراغ داری با ترس و وحشت فرار کنی.



جدا شد و افتاد! مجبور شدند از یک فروشگاه قدیمی صندلی اداری، دو تا چرخ بخرند و به جای پاهایش بگذارند. حالا او با چرخ‌هایش در اطراف قِل می‌خورد و غمگین و افسرده است. شاید او را دیده باشید که شب‌ها سعی می‌کند به طبقه‌ی بالا برود، اما نمی‌تواند. پدر و مادرش مجبور شدند توی خانه آسانسور اسکی نصب کنند.

بعد از او دختری به اسم "رانت اسنیر" این کتاب را خواند. کتاب مغز او را ترکاند. به معنی دقیق کلمه. از هر دو گوشش دود حلقوی خارج شد. حالا او فقط می‌تواند در مورد بند کفش صحبت کند.

واقعاً دوست داری چنین اتفاقاتی برای تو هم بیفتد؟ آخرین شانس را به تو می‌دهم. اگر نمی‌خواهی بدانی که چه خطر بزرگی مردم **گره‌ی زمین** را تهدید می‌کند، باید خواندن را متوقف کنی. **همین الان!**

خطر را دوست داری؟ پس قدرت تخیل تو کجاست؟ هر چیزی را که فکر می‌کنی دو برابر کن!

چون کسی که من در موردش صحبت کردم و آن نقشه‌های پلید را می‌کشد همین اطراف کمین کرده است. او ایده‌های ترسناک زیادی دارد. ممکن است همین الان پشت در خانه‌ی شما باشد. او نقشه‌های آخرالزمانی دارد. برای نابود کردن دنیا.

و اگر به خواندن ادامه بدهی... او می‌فهمد که تو هم مثل "همیش البی" ساکن خانه‌ی شماره ۱۳ خیابان "لاولاک کلوز" شهر "استارکلی" هستی.

او می‌فهمد که تو هم مثل همیشه به اندازه‌ی کافی شجاع هستی و از هیچ تهدیدی نمی‌ترسی.





## وزوزا!

شهر کوچک استارکلی وزوز می‌کرد.  
ون‌های تلویزیون آمده بودند. بالای ون‌ها دیش‌های بزرگ ماهواره دیده می‌شد. توی ون‌ها افرادی که تخته شاسی در دست داشتند، نشسته بودند. آن‌ها پس از پشت سر گذاشتن علامت بژرنگ استارکلی وارد شهر شدند و مقابل مدرسه "وینتربرن" پارک کردند.  
البته قبلاً هم یکی دو بار گزارش‌هایی در مورد شهر استارکلی از تلویزیون پخش شده بود. در سری برنامه‌های "شهرهای خسته کننده و کسالت بار انگلستان".

حدود ۱۰ شهر که احتمالاً شما هرگز به آنجا نخواهید رفت.  
با توجه به کاری که همیشه البی و دوستانش چند هفته پیش انجام دادند، باید آن‌ها را تحسین کرد که تصادفاً در این شهر کوچک توانستند دنیا را نجات بدهند.

اما امروز اوضاع فرق دارد. امروز دوربین‌های تلویزیون شهر استارکلی را تسخیر کرده‌اند. چون نخست‌وزیر کشور می‌خواهد به این شهر بیاید. وقتی نخست‌وزیر این موضوع را اعلام کرد، حتی خودش هم نمی‌دانست که شهر استارکلی در کجای کشور قرار دارد.  
یک شب در تلویزیون گفت: «ما باید یک قسمت از برنامه‌ی از من

